

عمر مشروطیت

اگر بخواهیم عمر را در حقیقت به دوران زندگی و اثربخشی آن اطلاق کنیم باید بگوییم که عمر مشروطیت ایران بسیار کوتاه بوده است. از سال‌های دوران انقلاب (۱۹۰۶-۱۹۱۱) یعنی دوران نبرد درخشان و خونین مردم ایران علیه حکومت مطلقه‌ی شاهان قاجار و فئودال‌ها و خان‌ها و استعمارگران که بگذریم و سال‌های جنگ جهانی اول را تا انقلاب کبیر اکتبر یعنی دوران اشغال ایران از طرف قوای نظامی خارجی، پشت سر بگذاریم و درباره‌ی جنبش نوحاسته‌ی انقلابی به‌ویژه در شمال کشور چیزی ننویسیم به بیست سال تعطیل مشروطیتی می‌رسیم که «به‌طور کلی و جزئی» تعطیل بردار نیست، به‌جای مشروطیت، دیکتاتوری رضاشاه را می‌بینیم که چون بختی بر سینه‌ی مردم افتاد و نفس‌ها را در قفس سینه‌ها حبس کرده است. امپریالیسم انگلیس را مشاهده می‌کنیم که نظام دیکتاتوری را در ایران مستقر کرد و به‌وسیله‌ی دو پایگاه مهم اقتصادی و مالی یعنی شرکت غاصب نفت جنوب و «بانک شاهی» به غارتگری و اعمال نفوذ خود سرگرم است. از لحاظ سیاسی و نظامی نیز سیاست ضد شوروی رضاشاه و شرکت در پیمان «سعدآباد» خاطر امپراتوری را از جانب ایران آسوده داشته است.

هنگام جنگ جهانی دوم با ورود ارتش‌های متفقین از جمله ارتش شوروی، حکومت دیکتاتوری با فرار رضاشاه متزلزل می‌شود، بار دیگر نام مشروطه و قانون اساسی به میان می‌آید و دورانی بس کوتاه نیروهای ملی و دموکراتیک در شرایطی دیگر، شرایطی که از یک سو مربوط به دگرگونی و تغییرات جامعه‌ی ایران در طول زمان و از سوی دیگر دگرگونی‌هایی است که در اوضاع جهانی به‌ویژه پس از انقلاب کبیر اکتبر و پیدایش نخستین کشور سوسیالیستی جهان به‌جای روسیه تزاری در همسایگی ایران پدید آمده،

وارد میدان می شوند. ساختار نیروها، خواست‌های آن‌ها، تجربیاتی که از گذشته به دست آمده آن‌ها را از نیروهای زمان انقلاب مشروطیت ممتاز می‌کند. این بار جنبش، یک جنبش تنها بورژوازی نیست بلکه جنبشی است فراگیر که طبقه‌ی جوان کارگر و دهقانان بی‌شماری را در برمی‌گیرد و رهبری آن در دست مالکان لیبرال و بورژوازی بزرگ تجاری نیست. بورژوازی ملی که رشد قابل توجهی کرده، خرده بورژوازی که بخشی از آن به دنبال بورژوازی ملی می‌رود و بخش دیگر آن به سازمان‌های توده‌ای زیر رهبری حزب طبقه‌ی کارگر یعنی حزب توده‌ی ایران می‌پیوندد و با آرایش ویژه‌ی خود در جنبش شرکت می‌کند. خلق‌های آذربایجان و کردستان برای رهایی از ستم ملی، تأمین حقوق خود در میهن خویش ایران و شرکت در جنبش عمومی مردم ایران برای مبارزه علیه امپریالیسم ارتجاع و استبداد، به پا می‌خیزند و هنگامه‌ی نبرد انقلابی بالا می‌گیرد. در این نبرد باز هم دربار، یعنی سنگر ارتجاع و در راس آن شاه مرکز دسیسه‌ها و توطئه‌های ضد خلقی است. اما نیرومندی جنبش مانع از آن است که این توطئه‌ها به هدف‌های پلید خود برسند.

با پایان جنگ جهانی دوم، نبود جبهه‌ی واحد از نیروهای ملی و دموکراتیک، ورود امپریالیسم هار و درنده آمریکا به صحنه‌ی سیاسی ایران، کفهی تناسب نیروها به سود ارتجاع امپریالیسم و دربار که خود را برای سرکوب جنبش انقلابی آماده می‌کردند، تغییر می‌کند، آن‌ها حمله‌ی خود را ابتدا به آذربایجان و کردستان آغاز می‌کنند و سپس به سرکوب سازمان‌های سیاسی و دموکراتیک ایران می‌پردازند. در بهمن ۱۳۲۷ به بهانه‌ی سوء قصد ناموفقی در دانشگاه، کودتایی که به هر حال انجام می‌گرفت، انجام می‌دهند و با اعلام حکومت نظامی، حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کرده و رهبران و فعالان حزب و شورای متحد مرکزی را تحت تعقیب قرار می‌دهند. برای تحکیم موقعیت و بسط اختیارات شاه و سلب حقوق مردم به تشکیل موسساتی دستوری دست می‌زنند، اصل ۴۸ قانون اساسی را چنان تغییر می‌دهند که شاه بتواند به دلخواه خود مجلسین را هر وقت بخواهد، منحل کند، مجلس سنا را که از آغاز مشروطیت تا آن زمان تاسیس نشده و تشکیل آن موکول به تصویب نظام‌نامه‌ای از طرف مجلس شورا بود و شورا هم به چنین امری اقدام نکرده در عمل محذوف بود، تشکیل می‌دهند و سنگری در مقابل

مجلس شورا به وجود می آورند که نوکران شاه و بسیاری از عمال امپریالیسم در آن جای می گیرند. یکی از هدف های این اقدام ها تحکیم قرارداد نفت با امپریالیسم انگلستان است که پایه های آن در نتیجه ی مبارزات سال های ۲۰-۲۷ سست شده و به علاوه امپریالیسم آمریکا هم، خواستار آن است که به نحوی در غارتگری صنایع نفت جنوب سهم شود و انگلستان می خواهد پیش دستی کرده و موضع خود را در مساله ی نفت مستحکم کند. اما جنبش دموکراتیک در این سال ها آن قدر عمیق و گسترده شده است که ضربت کودتای بهمن بیست و هفت را از سر می گذرانند. نیروهای ملی و دموکراتیک و بخشی از خرده بورژوازی که از این ضربت درامان ماندند جبهه ی ملی را به وجود می آورند و بار دیگر مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع به ویژه علیه کمپانی غاصب نفت جنوب اوج می گیرد. این کارزار که تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در مدتی نزدیک به چهار سال طول می کشد و در جریان آن صنایع نفت، ملی می شود، دکتر مصدق به نخست وزیری می رسد، سنا را در عمل منحل و قوانین ارتجاعی مجلس را پس از بهمن ۲۷ با گرفتن اختیارات به زور مردم از مجلس لغو می کند، یکی از صفحه های درخشان مبارزات مردم ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع و استبداد است. در این مبارزات باز هم شاه و دربارش اساسی ترین سنگر دشمنان مردم هستند. دربار، این لانه ی توطئه و فساد در این حوادث چنان مفتضح و رسوا می شود که حتا حزب بورژوایی و میانه رو (ایران) هم شعار لزوم برقراری نظام جمهوری را اعلام می کند.

کودتای ۲۸ مرداد به این دوران کوتاه که نیروهای ملی توانستند به پشتیبانی مردم از پاره ای آزادی های مطرح در قانون اساسی بهره برداری کنند پایان داد. از آن پس تا کنون از مشروطیت همان سلطنت باقی مانده است و بر فصل های «حقوق ملت» و «قوای مملکت» یعنی از اصل هشتم متمم قانون اساسی تا اصل بیست و نهم که بیشتر دست آورده های انقلاب ناتمام مشروطیت در آن ها مندرج است با دست بردهای تازه ی محمدرضا شاه به قانون اساسی و با زور سر نیزه و ساواک خط بطلان کشیده شد و به صورتی درآمد که باید بین آن و نظام شاهنشاهی یعنی حکومت خودسری و خودکامگی علامت تساوی گذاشت. در واقع اصول سه گانه «حزب رستاخیز» اصول دو گانه ای است که دو اصل اول آن با هم یکی است. قانون اساسی در قاموس شاه و رستاخیزیان همان

اصل شاهنشاهی است. باید گفت شاه از این «اصل» به سود خود، خانواده و اطرافیانش و امپریالیست‌ها به حد اعلا استفاده کرده است. شوخی نیست خیانت و جنایتکاری و پول خرج کردن هم عرضه و استعداد لازم دارد! بیش از هفتاد میلیارد دلار درآمد نفت را در سال‌های اخیر هر کسی نمی‌توانست به این آسانی دور بریزد و از جمله خروارها آهن و پولاد و مواد منفجره که تنها خاصیت آن‌ها آدم‌کشی و ویرانی است روی هم انبار کند و ده‌ها هزار «کارشناس نظامی» آمریکایی برای نگه‌داری آن‌ها و یاد دادن طرز استفاده از آن‌ها برای سرکوب مردم و فرمانفرمایی به ارتش ایران با پرداخت حقوق گزاف و باورنکردنی «استخدام» کند!

از این صد و چند سال مشروطه تاریخ مشروطیت را ۴۵ سال حکومت مطلقه و استبدادی پدر و پسر پهلوی اشغال می‌کند، شش سال هم دوران خود انقلاب است و بیست و یک سال دیگر را هم به استثنای دوران کوتاه حکومت دکتر مصدق، چه در دوران جنگ جهانی اول که کشور اشغال بود و چه در دوران حکومت‌هایی مانند وثوق‌الدوله، صدر و ساعد و حکیمی و منصور رزم‌آرا و نظایر آن‌ها و مجالسی را که به وجود می‌آوردند نمی‌توان به حساب عمر مشروطیت گذارد که در آن باید قوای مملکت ناشی از ملت باشد.

در این چند سال هرگاه جنبش نیروهای انقلابی و دموکرات گسترش یافته و قدرتمند شده توانسته است برای مدتی کوتاه ارتجاع و در راس آن‌ها شاه و دربار را در این یا آن زمینه وادار به عقب‌نشینی کند. قانون کار را بقبولاند، آزادی مطبوعات و بیان و اجتماعات را در حد معینی به دولت‌های ارتجاعی تحمیل کند، قانون ملی شدن صنایع نفت را از مجلس ارتجاعی بگذراند و شاه را مجبور به امضای آن کند، در مجالس عده‌ای از عناصر دموکرات را وارد کند، دکتر مصدق را به نخست‌وزیری برساند، فرماندهی کل قوا را از شاه بگیرد و او را، شاه را مجبور به فرار کند و...

اما به‌زودی امپریالیسم و ارتجاع با استفاده از نقاط ضعف و تفرقه‌ی نیروهای ملی و دموکراتیک جنبش را سرکوب می‌کنند، سنگرهای از دست‌رفته را باز می‌ستانند و به تحکیم آن‌ها می‌پردازند. از یک‌سوی ارتش را که شاه فرماندهی آن است آمریکایی‌زده می‌کنند، گسترش می‌دهند و مجهز می‌کنند و از سوی دیگر سازمانی شیطانی به نام

ساواک به وجود می آورند که تسمه از گردن مردم بکشد و همه‌ی این‌ها برای حفظ «سلطنت مشروطه» یعنی سلطنتی که حافظ منافع غارتگران امپریالیستی و هم‌قطاران ایرانی نمای آن‌هاست.

خلاصه آن‌که عمر مشروطیت با قانون اساسی‌اش در همان شکل اولیه حتا به شماره‌ی انگشتان دست هم نمی‌رسد. مسلم است که مانند سال‌های پیش‌مجلسین و «حزب رستاخیز» جشن مشروطیت را برگزار خواهند کرد. اما مشروطیت در نظر آن‌ها آن‌چنان نظامی است که سلطنت محمدرضا شاه را مطلق و ابدی کرده است!

نظری به انقلاب مشروطیت

هدف ما در این جا نوشتن تاریخ نیست. درباره‌ی انقلاب مشروطیت، نوشته‌ها بسیار است. ما تنها به خطوط کلی و ویژگی‌های اصلی این انقلاب و نتایج حاصل از آن اکتفا کرده و کوشش می‌کنیم ببینیم آیا جنبش انقلابی کنونی مردم ایران پس از سال‌ها خواستار اجرای قانون اساسی به همان شکل اولی و نظام مشروطه است یا آن‌که قانون اساسی تازه نظام دیگری که متناسب با اوضاع و احوال اجتماعی فعلی ایران و وضع جهان و پاسخگویی خواست‌های اکثریت مردم باشد، می‌طلبد.

جنبش انقلابی مشروطیت جنبشی است که علیه نظام استبدادی و مطلقه‌ی شاهان قاجار که از یک سو مظهر فئودالیسم و از سوی دیگر آلت بلاراده‌ای در دست استعمارگران انگلیس و روسیه‌ی تزاری برای تسلط سیاسی و اقتصادی آن‌ها بر ایران بود، پدید آمد. در این انقلاب کسبه، پیشه‌وران، تاجران کوچک و توده‌های ناراضی شهری در زیر رهبری بورژوازی عمده (تجاری)، عده‌ای از روحانیان بزرگ و فتوادل‌های لیبرال شرکت کردند. این جنبش توانست در پنجم اوت ۱۹۰۶، چهاردهم ذیقعد ۱۳۲۴ (۱۴ مرداد) قانون اساسی را به مظفرالدین‌شاه و دربار او بقبولاند.

تصویب قانون اساسی از یک سو ضربه‌ی سختی به قدرت مطلقه‌ی دربار وارد کرد و از سوی دیگر موجب شد که جنبش انقلابی در بین توده‌های مردم گسترش یابد، خواست‌های دموکراتیک آن‌ها در سطح بالاتری مطرح شود، جنبش شکل گیرد، انجمن‌ها به‌عنوان محل تجمع توده‌ها پدید آیند و جراید و نشریه‌های مترقی به آگاه کردن

مردم پردازند و با تحریکات دربار که کوشش داشت جنبش را سرکوب کند مقابله کنند و آن‌ها را درهم شکنند و سرانجام متمم قانون اساسی را که حد زیادی مظهر تمایلات دموکراتیک توده‌های شهری شرکت‌کننده در انقلاب در آن دوران بود، به دربار محمد علی شاه بقبولانند. جنبش انقلابی می‌رفت که از چارچوب تنگ تمایلات بورژوازی به ویژه آن قسمت از بورژوازی که به مالکیت ارضی وابسته بود، خارج شود و خصلت دموکراتیک به خود بگیرد، توده‌های زحمتکش شهری و خرده‌بورژوازی سازمان یابند، در رهبری انقلاب شرکت کنند و نیروی عظیم ذخیره‌ی انقلاب یعنی دهقانان را که تا این زمان به حساب نیامده بودند به حرکت درآورد.

در این مرحله است که بورژوازی عمده، مالکان لیبرال و پاره‌ای از روحانیان که با تصویب قانون اساسی و متمم آن، کار انقلاب را پایان یافته می‌دانستند از خود گرایشی سازشکارانه نشان می‌دهند و از پیشرفت و تعمیق جنبش انقلابی بیمناک می‌شوند. توافق روسیه‌ی تزاری و انگلستان بر سر تقسیم ایران موقعیت دربار و ارتجاع فئودالی را بهبود می‌بخشد و کودتای ضدانقلابی ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ به دوران مشروطیت صغیر پایان می‌دهد ولی جنبش انقلابی با قیام تبریز و رشت و بخش‌های شمالی کشور اوج می‌گیرد و سراسر کشور به جنبش می‌آید.

در این مرحله از انقلاب، استعمارگران به‌طور مستقیم دخالت کرده، قوای نظامی خود را از شمال و جنوب وارد ایران می‌کنند و کار انقلاب مشروطیت با فرار محمدعلی شاه، بقای سلطنت و احیای مشروطیت دم بریده به رهبری سپهدار رشتی (فئودال بزرگ) و خان‌های بختیاری و سرکوب توده‌های اصیل دموکراتیک پایان می‌یابد.

قانون اساسی و متمم آن

قانون اساسی و متمم آن که دستاورد نخستین مرحله‌ی انقلاب مشروطیت است با توجه به ساختار جامعه‌ی آن‌روزی، رهبری انقلاب، نفوذ و دخالت استعمارگران شامل موادی است که گرچه اختیارات شاه را بسیار محدود می‌کند (اصول ۴۹، ۴۴، ۴۵ متمم قانون اساسی) بسیاری از حقوق مدنی و انسانی و آزادی‌های بورژوازی را ولو مفید به قیودی تصریح می‌کند و اصل ۲۶ قوای مملکت را ناشی از ملت می‌داند و آن‌ها را به سه

قوهی منفک و مستقل تقسیم می‌کند، با این حال دارای نقاط ضعف زیادی است که در طول زمان همواره ارتجاع و شاه از آنها به سود خود بهره‌برداری کرده‌اند. یکی از نقاط ضعف مهم قانون اساسی به حساب نیارردن بیش از هشتاد درصد از مردم ایران یعنی دهقانان بود که از هر طبقه و لایه‌ی دیگری از جامعه‌ی ایران بیش‌تر در رنج بودند، دیگری دادن فرماندهی کل قوا به شاه بود که امروز هم به جای خود باقی است و یکی از نقطه‌های گرهی کشمکش شاه و دکتر مصدق بود. حق شروع و اعلان جنگ و عقد قرارداد صلح و موادی که به علت عدم صراحت مورد سوءاستفاده‌ی شاه قرار گرفته‌اند در این قانون وجود دارد.

به طور خلاصه قانون اساسی بدون آن‌که به پایگاه اقتصادی فتوالیسم یعنی مالکیت بر زمین و روابط ارباب - رعیتی دست بزند، به بورژوازی امکان داد که تا حد معینی در حکومت شرکت کند. و حکومت مشروطه سلطنتی فتودال - بورژوا به وجود آید. آنچه در این قانون اساسی نصیب بورژوازی متوسط، کسبه و پیشه‌وران و توده‌های فقیر شهری که بار سنگین مبارزه را به دوش می‌کشیدند، شد. همان موادی است که به نام «حقوق ملت ایران» از اصل هشتم تا بیست و شش در متمم قانون اساسی قید شده و در تمام دوران مشروطیت از طرف (قوه‌ی مجریه) که شاه در رأس آن قرار دارد، پایمال شده است: به فرمان محمدعلی شاه، قزاق‌ها مجلس شورا را درهم کوبیدند، رضاشاه با داشتن فرماندهی قزاق کودتای سوم اسفند را انجام داد. محمدرضا شاه بارها در مقام فرماندهی کل قوا به سرکوبی مردم پرداخت. کشتار بی‌رحمانه‌ی مردم آذربایجان و کردستان، کشتار ۱۵ خرداد، کشتار پس از ۲۸ مرداد، کشتار مردم قم و تبریز و سایر کشتارها در سراسر ایران همه به دستور این فرماندهی کل قوا انجام گرفت. موسساتی پی‌درپی و مجلس‌های دستوری که به قانون اساسی و متمم آن دستبرد کلانی به سود شاه زدند و قوانین ارتجاعی که محتوای آنها حذف آزادی‌های بورژوایی مصرح در قانون اساسی و بالا بردن قدرت شاه بود، همه به زور سرنیزه‌ی ارتش و قوای زیر فرمان شاه به وجود آمد.

ما بدون آن‌که ارزش انقلاب مشروطیت را با وجود ناتمام ماندنش از لحاظ تاریخی از نظر دور بداریم، ناچار از بیان این حقیقت هستیم که در قانون اساسی و متمم‌اش دو

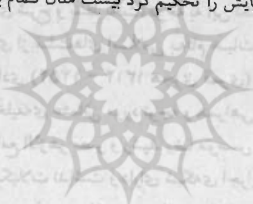
عنصر متضاد یکی سلطنت با حقوقش و دیگری مردم «ملت» با حقوقشان. روبه روی هم قرار گرفته و در نبردند. عمر مشروطیت نبرد بین این دو عنصر متضاد است.

عنصر مردم در طول زمان رشد یافته و تبدیل به نیرویی با کیفیت بسیار عالی تر از دوران مشروطیت شده است. شماری کارگران صنعتی که در آن دوران به تقریب وجود نداشت از مرز دو میلیون نفر گذشته، دهقانان ایران از لحاظ کیفیت قابل مقایسه با دهقانان آن دوران نیستند، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی و روشنفکران ایران از نظر کمی و کیفی رشد و تکامل یافته‌اند و در مبارزات ملی و دموکراتیک شرکت کرده و تجربه اندوخته‌اند. در مقابل، عنصر سلطنت به کمک امپریالیسم و ارتجاع یعنی بورژوازی بزرگ وابسته و زمین داران بزرگ یکباره آب پاکی بر روی تمام حقوق مردم حتا آنچه در قانون اساسی و متمم آن وجود داشت ریختند و سلطنت را از دوران محمدعلی شاه قاجار نیز مستبدانه تر کردند. با این وضع آیا می توان گفت که جنبش انقلابی امروز مردم ایران خواهان احیای همان قانون اساسی و متمم آن و مشروطیتی است که قرار بود شاه در آن سلطنت کند نه حکومت؟ آیا تجربه‌ی تلخ این صد... کافی نیست که نیروهای ملی و دموکراتیک را به این نتیجه برساند که در کشوری امپریالیسم زده مانند ایران نمی توان سلطنت را تبدیل به مقامی تشریفاتی کرد و حکومتی ملی و آزادی خواه بر سر کار آورد؟ آیا محمدرضا شاه دیکتاتور را می توان تابع اراده‌ی مردم کرد؟ آیا مقتضیات جهان امروز و وضع جهانی همان است که در دوران انقلاب مشروطیت بود؟ آیا به فرض آنکه این شاه به نحوی نابود شود، فرزند و دربارش تغییر ماهیت می دهند؟ مگر همین محمدرضا شاه نبود که پس از رفتن پدرش نوشت که قصد دارد مشروطیت را احیا کند؟ مگر از این بچه گرگ که در شرایط آن روزی چنگال و دندانش را پنهان می داشت گرگی نرنده تر و سفاک تر از پدر به وجود نیامد؟ مگر در کشورهایی که پس از جنگ جهانی دوم بساط سلطنت را درنوردیدند چه اتفاقی افتاد؟ آن چه مسلم است نیروهای ملی و دموکراتیک ایران جانبدار استقلال سیاسی و اقتصادی میهن و خواهان آزادی و نوکراسی هستند و در مبارزه‌ای دشوار با حکومت استبدادی محمدرضا شاه که هم ضد ملی و هم ضد دموکراتیک است، درگیرند.

قانون اساسی و متمم آن در حال حاضر همان طور که در بالا گفته شد به صورتی

درآمده که شاه را صاحب اختیارات کامل و مسلط بر کلیه ی قوا کرده است. این نیروها چگونه می توانند این اختیارات را از او سلب کنند؟ با خواهش و تمنا یا با مبارزه ی پی گیر و قاطع، مبارزه ای که بر اتحاد همه ی نیروهای ملی متکی باشد و از تمام نقاط ضعف نظام و تضادهای درونی آن استفاده کند؟ جواب خواهش و تمناها را نظام تاکنون با تشدید فشار و تزییقات داده است.

بنابراین راهی جز مبارزه ی بی امان برای برانداختن استبداد وجود ندارد و به فرض آنکه چنین امکانی به وجود آید به چه دلیل باید دربار که پایگاه امپریالیسم و ارتجاع است ولو آنکه روباه صفت خود را به موش مردگی بزند و منتظر فرصت باشد برجای گذاشت؟ تجربه ی حکومت دکتر مصدق این حالت را به خوبی نشان داد. شاه از ترس مردم به بسیاری از اقدام های دکتر مصدق صحنه گذاشت ولی سرانجام با استفاده از اختیاراتی که برای خود تراشیده است فرمان عزل دکتر مصدق و نصب زاهدی را صادر و زمینه ی کودتا را فراهم کرد. رضا شاه هم در آغاز کار که هنوز مستقر نشده بود همین نقش را بازی کرد و همین که زیر پایش را تحکیم کرد بیست سال تمام به نام قانون اساسی دیکتاتوری کرد.



مجله علمی و ادبی
پایان علوم انسانی